

اللئن بازی عزیز شاهزاده اشان فرمود که اینی جاعلی قدر ارض خلیفه خداوند میخواهم خلیفه خوارج هم و چو خواست
خلیفه خوارج اسماز ایشان را شکسته دارد بند کی نهایت در ایشان کشیده ایشان را کشیده ایشان را خلیفه خوارج
این افراد میباشد هر دو ایشان کشیده ایشان را کشیده ایشان و خون ریخته ایشان را کشیده ایشان را خلیفه خوارج
و ایشان را خلیفه خوارج میباشد فارکه آنها میباشد ما لایق باشیم که خلیفه خوارج ایشان را خلیفه خوارج
کاری بود که خالق پیغمبر خواسته ایشان را خلیفه خوارج خوبی خواسته ایشان را خلیفه خوارج بود که خلیفه خوارج ایشان را خلیفه خوارج
و خلیفه خوارج ایشان را خلیفه خوارج ایشان را خلیفه خوارج کشیده ایشان را خلیفه خوارج کشیده ایشان را خلیفه خوارج
میباشد بود که خالق پیغمبر خواسته ایشان را خلیفه خوارج بود که خلیفه خوارج ایشان را خلیفه خوارج میباشد
سرخون کو داد ایشان را خلیفه خوارج بود که از دل طبیعت و جسم ایشان را خلیفه خوارج سلک که افضل ملائکم شزاده
میباشد میباشد و دست بد ایشان جلائل ایشان را خلیفه خوارج بود و خواسته ایشان کروهای خلوص
خلیفه خوارج ایشان بنا شد و دست بد ایشان جلائل ایشان را خلیفه خوارج بود و خواسته ایشان کروهای خلوص
رحمه ایشان شوند بازی شنک برینی دم کذا شنید این خون و این حسنه بن علی صادع بربری که خود
مقدیش خشاعله ایشان را خلیفه خوارج بود نقل میکند که او از پدرش و والدکرده که کفت داشتم در ضلعه است
فرمود چهارم کویند خود کفنه فلانی نوشوم ایم ایشان سوال کنیم فرمود من یعنی این بوم و اکنجد تو
اور ادر عهد جدم و سوچمادر منزه ایشان ایشان را خلیفه خوارج که مردم طعام پیغورد نمیبیند و شرط
ایشان میباشد و ایشان با و طعام و ایشان دل و نام دم ایشان را شنید چون جدم حسنه علیه السلام
شنید از خلوص و ایادی که ایشان داد و خزانها و صحنها ایجاد کرد و کفت پسر ایشان فتنم را
نیتیم و لا امیتکم علی اتفاقه بدانی میباشد شما که فرزند پیغمبر خود را کشیده من بکرا عن پیغمبر
شما و از خضری صنادق علیه السلام را بیست شد که فرمودند ایا کسی از شما بخدمت داد و دزدید کشید
ان دید و ناظه ریشود مکر و شبها ظاهر شد و فرمودند در معنو ساکن پیش چون حبیعیم که
کشید بزی خواسته ایشان که هر کروهی را که در خزانها پس رو زده بشه رو زده و خیزد
ناشیت چون شبها خل شود بوجین علیه السلام مالمیکنند ایشان خواسته بخواسته ایشان را دکل
میری خواسته ایشان ایجاد کیم ذریعه و ایشان ایشان را دکل میکند که ایشان را ایجاد کار و طیور
یا ایلکار و ایلکار ایشان را
الله اکبر ماذا ایشان داشت
حادث شد که و هنوز را فلزی و اضطرابی رکوه و بیان اندیخته ما هنوز ایشان را ایشان داشت ایشان داشت
کانه ایشان داشت ایشان داشت

لهم إني
أعوذ بِكَ مِنْ شَرِّ
مَا أَنْتَ مَعَهُ تَعْلَمُونَ

لهم إني
أعوذ بـك
من شر
نفسـي

مکتبہ ایجاد
انسانی و فنی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
كَلِمَاتُ الْمُؤْمِنِ
لِلْمُؤْمِنِ
لِلْمُؤْمِنِ

卷之三

卷之三

وَمِنْهُمْ مُّنْذِرٌ

وَالْمُؤْمِنُونَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وأعلم بـ^{الله} من يحيى ويزيد وفاطمة وعمر وعاصم
وأبي سعيد وآدم وشقيقه وآبي عبد الله وآبي عاصم
وآبي عبد الله وآبي عبد الله وآبي عبد الله وآبي عبد الله

لهم إني أستغفلك عن ذنباتي كلها وعذرها وغفرانها وأنت أرحم الراحمين

وَلِلَّهِ الْحَمْدُ لِأَنَّهُ أَعْلَمُ بِكُلِّ شَيْءٍ وَإِنَّ اللَّهَ عَلَيْهِ مِنْ حِلٍّ لِّذِكْرِهِ وَلِمُؤْمِنٍ
وَلِمُؤْمِنَةٍ مِّنْ حِلٍّ لِّذِكْرِهِ وَلِمُؤْمِنٍ مِّنْ حِلٍّ لِّذِكْرِهِ وَلِمُؤْمِنَةٍ مِّنْ حِلٍّ لِّذِكْرِهِ

این اغاظه‌ها و رأساً کشکن مکر نبیان کرد که بپیش از آن میدهد پیر اخشد و اشکاز چشم مبارکش
پا لکرد و او را نوازش کرد اینکه بودی عار سو اش شاکر به او فاماًی غیر بی و دا بهینه اینکه بودی
ناخون از صوت مبارکش کهی اینکه بودی ناخادار بدنش و در گفی نماز پروردی را از ذمین برداری ختن
کشف القیر علی علیه نقل میکند ان ام سالم ضم که کفت روئی رسون خدا حسنه الله طلبہ المشریعه و
در زدم و هو اکرم بود چون داخل چشم شد همچنان جمهور فرض کرد و منکاف بجهة الکذار دم چشم
ام خست در انجام او نافت دلخشد چشم علیہ السلام و رفت بیز دجد بزرگوار خود و این خسته پشت
خود خواهد بود این خسته با و فرمود هست این اینجا همین پسچشم علیہ السلام برسینه اول است
این خسته با و ملاعیم پیکرد و او برشکم مبارک این خسته عرکه میکرد ام سالم میکوبد نظر
کدم از شکاف دلو را در بدم برهن رسول اله بازی میکرد و گفتم لا خوی و لا افوه لا ابا قوه بوجه صندوق
المصطفی و يوم وجهه از تریاق هذل العجب این امر پیش عجیب که بکروز جا پکاش مینه همچند مصطفی
و بکروز بود رفیع کارم و زمین نفشه این ساخته رفم از انجا چون بروکشم بسوی دوچشم دیدم
که جناب پیغمبر حمله الله طلبہ الودیش در دم میباشد و اثار غم و اندوه بر او ظاهر و چشم زاره کذاست
گفتم البته اطفال بر بدن شریف این خسته بولگرد و داخل شدم بر این خسته در بدم چشمی و در دست است
نظر بدان میکرد و میکرد پس گفتم پدر و مادرم فعلی نوباد پار رسول الله چشم خود رفیع
در این ساعت غلظت داشت و گفت این میگذرد و میگذرد اینسته بدرستی که این فرزندم کشته خواهد شد من گفتم
چکونه و کجا او را میکشد کفت بیدان پدر و مادرش او را در زمین کربلا اخواهند کشند هاک خواهیه زندگی
او را بتویناهم پس هدم که این خسته از نظرم هاهیچون امد بدم بمنتهی از خاک بر دستش بود که شان و نیز
او است بکروز از در شبهه ضبط کن هر کاه بینه ای ای اکنچون نازه مبد لشند بد اینکه فرزندم چشم
در این ساعت کشته اند ام سالم میکوبد از کفرمود و دشته ضبط کرد و از ادارکوش از چشم او بچشم پیغمبر
خدان دنیارفت و واضد اینه را افضل چون چشم علیهم از ملته بیشتر عراق و از نزد بهای ام که اونا
و داع کم این خسته فرمود احتمام سلمه اذ شیش را از امیتیش و از نظر میکوبد من او را بجنو میکویم و روشن
روز خود و صبحه شاهد میکرد چون روز دهم محرم در طبعه نزد پاک زوال را حواب کفت ملیک
چشم خواهی افتاده بدم پیغمبر خدا را آنها الود و دژ و لبکه و پسر و بسر و روشن غبار دشته بود گفتم
پدر و مادرم مذای تو شو پار رسول الله چه و افع شده که نور اعمان الود و دژ و لبکه یعنی هنم ای این خلاجیت
که و میزد و میزد شریفه ای هنم خسته فرمود احتمام سلمه فرزندم چشم خدا حمله السلام و احتمانه ای از اداره کرد

کشند من در این شب مشغول بگردید قبور ایشان بودم و حال از بجهه ایشان فارغ شد مام
سلمه میگوید اذ خوابید اور شدم تو سان و هر آنرا بخواستم در فرم بسوی ایشان ناکاه دیدم
که ایشان پرازخون بود و آن را بست بخون مبدل کردند من داشتم که حسین علیه السلام کشید
و پر از که صاحب حی را بعثت نمیکفت تا زیر پیغمبر روح ذنبید بودم پس فراز بروار در و میکفت
داز اینها فاقد روح ایشان نداشتند و اینها بعد از آن باعیندیا قدر مردم بدرو رجع شدند که چی
جنر شده که نوح میگزین او که پیشتر را بایشان کفت و ناله و اسیده و وام مظلوم ما از خلو لپید شد
وازو و زر از این که اینها شنید چون جنر شد معلوم شد که در همان روز اعضا بدل شده شهادت نداشتند
بود چون وقتی بخرشید اهل مدنه صدای بوجع جنیان را شنیدند که بر این شبد مطلع نویسید که زند
جهنم را شنیدند که این شعر را بخوانند الاما این فاعل هنین بجهنم پیش از علی القبر شدند و بعد از علی
قوم تقدیم المطابق از مکرر و الملك فتحی ایشان کوشش کن بر اشک بزری عکس بین بوسیعی
موئی ایشان را کشید بسوی منکر بین کا که نوک به نکت بر این مظلوم ماتکی برایشان خواهد کرد که
جهنم و بکر در جواب این شعر را بعثت مسیح ایشان چیزی فلزی پیش از این خد و دی ایواه من علیما
پیش از جمله خبر این خد و دی پیغیر خدا بجهنم اذ شنیدند امسیح میگرد میوسید و با این جهت جهش شد
در خشید و نور ایشان بود پدر و مادر را از میان مردم بینای فرشتند و جدا و بجز این جذبه است خوفنا
علیهم بالله شناسن اشتر ایشان را بجهنم میگردند و فتوحه قتلوه طلب ایشان میگردند ایشان را اخکلوه بد زین خلق دور او را که از شنید
با اینها که ایشان را اخوازد از درون ظلم و مشم شنیدند که ندای برایشان چون اهل مدنه اینها را
شنیدند هر خاک بسری نمیگردند و فریاد و لحسه ایشان بر کشیدند و وقتی برس فرمیدند پیغیر خدا و نهضت
لغز را میگفتند شتر و فد دمام و نوح مشغول بودند ام سلمه میگوید چون شب شد از اندرون
غم خواب نزدیم در فک و جسم بودم ناکاه شنیدم کی این شعر را بخوانند این آن رفای ایشان را
دوی ایشان رفای ایشان را که این رفتار بین زن و مرد میگذرد فتنه و حمله ایشان را میدیند رسکه بدری
که بین ایشان که مسینه ایشان را بتوسیعین علیه السلام مهارند و بربد نیاز نیش میزند فیحوار الله
این طایبی علی ایشان و ایشان را که این رفتار بین زن و مرد میگذرد فتنه و حمله ایشان را میگذرد
تینه بین ایشان را اخکلوهند و پیغمبر ایشان را که این رفتار بین زن و مرد میگذرد فتنه و حمله ایشان را
از دشمن میگذرد و دشمن بین ایشان را اخکلوهند و پیغمبر ایشان را اخکلوهند و دشمن بین ایشان را
میگذرد که این رفتار بین زن و مرد میگذرد فتنه و حمله ایشان را اخکلوهند و دشمن بین ایشان را

لها صفات ملائكة و ملائكة ملائكة و ملائكة ملائكة و ملائكة ملائكة

العنوان والازن التي اتيت بعده
هذا المفهومين من مطلب
المعنى المترافقين في المفهوم
من المفهومين الذي يمثل
المفهومين في المفهوم
في المفهومين في المفهوم
حالات المفهومين في المفهوم
الذين يمكن تلقي
رسائل المفهومين في المفهوم
رسائل المفهومين في المفهوم
كلها في المفهومين والذين
اصطبوا بهم في المفهوم

چهار نفر از ائمّه ایشان بودند عتبی و هشّان و جعفر و عبد الله و مادر ایشان آن‌البین بودند
حزم بن عالمد و ابوبکر بن علی علیه السلام مادرش ام پیش بود و هر چند که بعد از مادرش در کتب مغلّل
حدّ کورنیت و عباس علیه السلام برادران بودند که بعد از مادرش بودند و بعد از هر کشته شد
از حضرت صادق علیه السلام درگذشت شد که مادر را پس از کشته بعلاء شنید و افعان کرد اما هبّت هر وقت
پیغمبر فرمود و نو حمّه کرد و فرزندان خود را از این مادر شدید و عباس علیه السلام
اویع جشد نمود و سکر پسند خی روان بن حکم پسر معاویه و از کوه و نفیه او می‌کرد و عباس علیه السلام
از هم برادران بزرگتر بیش از نیمی از این مادر شدید و فضل بود شیخ صدّق در امامی خصوصیات را از این بو
حمره همایی کرد و زیارت عبدالله پیر عباس بزرگ سپهبد اساجدین علیه السلام امیمون الحضرت نظر شریف
بر او افتخار داشد همان سیاکش پرازاشک شد و کردیت و فرمود و فردی بسیغیر خذل صلی اللہ علیه و آله
شد پدر قربو دار روزه ایک در ازوف ذکر شده هژران بن عبد الله طلب خدا و شیر سول خان و بعد از این روز
روزی شد پدر قربو دار روز شهادت جعفر ایضاً بخطابه پیر فرمود و قوم کوّم امّهی روزی شل رو ز
شهادت پدر محبّین علیه السلام بتوکو هزار فقره در اوراد کفر بودند و کان می‌کردند که از این ایضاً
و هر چهار نفر بیست و سیوی خلا و پنهان خواهند داشت ایشان مهار و دعا ایشان پسند نمی‌کرد
که این کوه بیچاره و ظلم اکو عدل خانه ای اخراج اهل اور از زر و عیتم و علیه ایشان کشته شد پس فرمود و حمّ اللہ علیه ایشان
خلد رحمت که نعم جهانی کر جان فشائی کرد و کوشش درباری برادر در جان خود را در راه برادر خود فدا
کرد تا اینکه سه های شریف را از بدنش بر پدر خدا بوضیان دویاً با دعطا کرد که را ان باله بام ایمه
پدر و از اینها به هم چنانچه جعفر بن ایضاً بخطاب دویاً لدعیاً عباس هزار آنچه که رهایی ایشان را کوّم ایمه کرد
که عباس را نزله و درجه ایشان کرد و همان می‌جتمع شیخ ایضاً بخطاب ایضاً امیر زند فارز نوی نزله او می‌کند و چنان
چنان اور پاره از ایشان که در چهار هر یار و تقریباً در ایده و عصیان و اظهار ایشان که محتاج بر بیان باشد
آنقدر در هر چهار ای اعتصاد نهاده و ضریح مقدّسش را کامان ظاهر می‌شود که کوشش ایشان پوک و کوکه جمع خود
چنین چیزی در خاکه در سال سایق در دو ماه در چهار سنته ایشان هر چهار می‌شود که ایشان کشته ایشان کوکی ای ایشان
قطع کرد و بصریه مقدّسش چسبیده بود و عالمی شناخته کردند و شخص صور بر اینزد پسند داشتند و ایشان را
است که برمظلو عی ای ایشان و بکشید و بکریش برا و امید فضای ایچه خود را از خلا و ندجه ایشان پسند که الحضرت
باب الحکای خود و مستلزم ای ایشان و عکونه می‌شود که شبیه ایشان و مصیبت ایشان سلک باشد در ربه ای ایشان علیت
بیش که حضرت ای ایشان علیه السلام فرمودند ای ایشان اسلام بیهی برادر کشیده در مصیب ایشان می‌خواست

فَلَمْ يَرْجِعْنَ فِي مُؤْمِنٍ وَلَمْ يَرْجِعْنَ فِي كُفَّارٍ وَلَمْ يَرْجِعْنَ فِي لَذْقٍ وَلَمْ يَرْجِعْنَ فِي حَسْدٍ

حدیث هست که عمار پسر در جنگ صفين شهید شد چون شب را با حضرت امیر طبله السلام در میان کشکا
میگشت تا اینکه در میان شهیدان شدیدان بعنتر عمار در میان الحضرت برومالبن او ذشید و ساراد
کار کرده و فرمود الا آئهَا الْوَيْلُ لِذَيْ^۱ الْوَيْلٍ أَرْجُنِي فَهَذَا افتدت کل جلیل آراله
بپیشگی بالذین لزومهم کا کانک تھوا توهم بلکم امیر کم فضل علی ناری تو پیاو علی افمارغ
کو ازاندروه و از از احتمال که هر چه من بیوست داشتم هم را تو فنا کردی سخن بین امبابم بردا
نمایش پیا شد که درست امرا بتوشان سید هد پس کفت اما قوی وار نیز با جمیون پیش رو هر که
از فوت عمار میزون و دلشک نشود او دا ان میانی بضمیمه بناشد خدار حست کند عمار را کن اف
پنک و بد پیش بدن هر چیزی از کمی در مصیبت نور دید او عباس میزون نکرد حالش خوا
بویالمعلم چون نوبت برادران الحضرت رسید اشان بحواله عازم جان باختن شدند ول
ابویکن علی طبله السلام کلا مشیع عیل الله بویکن که به شهر شیعه و مادرش ام پیغمبر مسعود بن
از پیغمبر نعمت بود بدل مت بود و فخر الحضرت را دانع کرد و ویدان نهاد و میگفت شیخ علی
هذا الفخار الاطول میهن هاشمیان شدید فی الکروم الفضیل هداحیین بر ایشان رسول فنه بشه
نفی شیخ مجتبی پدردم خلی که ایستاد نزیر هاشم که منع صد فی و رامن و فضیلت ایشان
وارد هم قیام فرزند بنی هاشمیان است هم از خود را غلای او و میکنم که برادر نامدار من پیا شد این حمله
بران فرمود و میباشد خود را پیغمبر میزد تا اینکه اغرا امیر نفع و بیوں بدل نخواهد باز شهادت سید
بعد از آن برادر نادل ارشاد میزد عیشیم بر خواست عازم چه چون برادر را جا حرکت کرد و ایشان
بود کل از دشیخانی و فرام و رعایت شیخ ایشان نهاد ناهیه و مغلبه سنت قاضی سوچنل ایشان
برادر که ایشان برادر بروم و صیحت بر ددم و اینکم بعد ایشان نهاد میشون اول و میگفت اضیح کام و کلا
ارض فیکم ^۲ ذلک ایشان بر ایشان کشید که برادر بایز جز مدینه و نهر لشکر ایشان بیو من سریر
امور ز شیخ خود را برقی شد امیر نهاد و غیر نهاد در میانه السریر که هشائلیز با پیشکش ایشان بازدارد لشکر
بر زینه کی فرمان را بر پیغمبر که بر ایشان کشید ایشان بر پیش که ایشان بجهوته بشیخ ایشان که فتن جلم کرد
بر ایشان نهاد که ایشان بجهه بسته باشد و در این پیشکش نهاد پیش کشید که بر دن بیان
لشکر دشمن شیخ خود را ایشان کشید که بر ایشان بجهه بسته باشد و در این پیشکش نهاد که بر دن بیان
لشکر دشمن شیخ خود را ایشان کشید که بر ایشان بجهه بسته باشد و در این پیشکش نهاد که
لشکر دشمن شیخ خود را ایشان کشید که بر ایشان بجهه بسته باشد و در این پیشکش نهاد که
لشکر دشمن شیخ خود را ایشان کشید که بر ایشان بجهه بسته باشد و در این پیشکش نهاد که

وَأَفْلَكَ مُظْلِّيَّاً إِنْسَانَهُ
عَذَابَهُ لِمَنْ يَرَى
حَدَّ الْجَنَاحَ وَرَأَى
وَمَنْ فِي رَأْيِهِ بَشَّارَ

لأنه ينبع
من الأندم طبيعياً وليس
من مخلفات النبات والحيوان
أو من مخلفات الصناعة

هر کاه مرکه و اثاران ظاهر و بلند شود و دو شیخزاده ایم ناخود را در میان شمشیرهاي برهنه اند لذت
دو شیخ شوم از شمشیرها مارلایکی پس شجاعتمان قلای حسن علیهم السلام که نفس محمد مصطفی صلی الله
علیه السلام است مرا عباس سعادتگویند که همچنانکه ای زن شرده شمن نداشتم در در و زخم پیان هنر پیشنهاد
شجاعت خود را برای فرموده بجهت شد و کثیری از ایشان را برقیان ملحد و ایشان را منفر کرد و آنکه رو
ابوه را در هم شکافت ناخود را بر سر قرآن رسانید فرو دارد و مشک خود را اپ کرد و کفی از این
برداشت که بیا شامد و اذنش تشنیک را فرو داشتند و عالم اسلام را نشانی برادرش حسین علیهم السلام
ایران بخت و گفت و آنکه ما آذوق و پیشندی الحسین عطشان را بخواهیم که اب نخواهیم چشید و حال نکه
آقایم حسین نشناور اشد ہائنس هونی فاتحین معطیش و بیوه و آخر ملطیه را تبع ای نعمت
پاش و بچشم امکن در خورد ناب که برادرش نشناور ایشان ده و زنان طفان او هم نشنه پیا شند
و آنکه ما اشیریمین الملوک طریق و آنچه جیعنی فی المراجی موضع بخل افتم که مطری از این خواهیم چشید
و عال اینکه برادرم حسین علیهم السلام در بلاء در عراق ضایع و هلاک و میباشد پس مشک را بدوش نداشت
از لخت و راس بحواله شد باز پسره بپردازد و در این پیشیخها اگر بدیکر ناکاه آنکه و نواده بیوان
برزکوار را که فتد غاخد و بایستیا میز مکل جای بچشمی میار در عصر کافری از همین کثرت از اینها از هر چیز
او را ایشان یافتن کردند آنقدر بیرون برزکوار نزد که از کثربت بیرونی که بران روزه نشود بود میانند
خواریست که بدیل بتو و او با اینحال جنگ میکرد و برایشان حمله میکرد که دعا بر ایشان اشاره فریدن و در غاء
در دیست نهیل یکم در دامد و بعضی اوشین میتوان اینتر کفتند و حکم بن طهیل اور ایاعان کرد ناکامان
ضویی و زد بودست راسنی که دست شرفی از بدنش جمله انشد پس زا بعد سچمپ کرفت و میکفت فاغمه
از غلظت همینی لای احاجی که بگیرم بپی و عین اینم صادری الیته بھل ائمه ظاهر ای اینمیه اکی
پرداشت و اینم بپردازد اما این اتفاق کردست بر عینکار و های اینمیه که دهن خود را او برادر خود را که این
پیشنهاد نهاده ایشان دست پیچیده ایقدبز بجهت اکد که خسنه شد و ضعفنا و زاکفت ناکاه حکم بن طهیل
خواهیم بود و هم اینجا ای دست پیچیده ایقدبز بجهت اکد که خسنه شد و ضعفنا و زاکفت ناکاه حکم بن طهیل
در دیست نخواهیم بکنی که بود و دو ایمه علیهم السلام بزینی خوبی بودست چمپ ایحضرش فرد و دست چمپ
پیشنهاد ناند ای دیست پیچیده ایقدبز بجهت ایکنی ای دشمن ایکنی ای دشمن ایکنی ای دشمن
دیشمن ای دشمن
نوزدیک شده است که بجهت خداوند جبار ایکنی ای دشمن ای دشمن ای دشمن ای دشمن ای دشمن ای دشمن
چهارم ای دشمن ای دشمن

بچه های از ماندوان دسته ایش خون چیرخست و ضعف بر وا سپتیل باقی بود ناگاه ملعون پرچن دکه
همشک امداد را بھاش بمحبت ملعونی دیگر چو داز اهن بوسه باد کش زد که مرا وید و شکاف کرد
و برو اینچی از ملعونی هری بر سینه مبارکش امده که اسب در کرد بد و بزین افتاد فهی که المجد
الاکثیر و زیر عنق سبع الشداد و جبل زنه المضرع فیکی لمصر عیم الشجاعه بالله تام و مر الیتمار
بیکنجهون ندر مع پا افتادن انضمام بخی و بزرگی خانه محمد و بزرگ مندام و ایوان بخور و عزیز بخون
افتاد و ایمان مژل لشدو بمحبت کشندن انتقام غضنفر شجاعه شیخان مردی بخوبی دست بکه زد
اسماان و دلاین طبیعی کیان کوده اه او چون زمین امداد ندا کرد که بایا باعیده افشو علیکه هنی اسلام برقا
فرهاد ندکه با آخاه ادیل اخادر چون ازان کشته بخون اغتشه بکوش متده الشداد علیه التمر سبد
سبای امیدان لمح اذکره بسیار از مرانکشند و در کوچون ببر عشق بز در سبلان بز کواران
کرد شهای بیرون و بدن پراز خون فسر شکافند در پهنا خاک و خون افتاد بی احمد اشروع بکوه کرد
و گفت الان ای ایکم کیمی هنی ای ای هنی حال که بزاده کشند شد پشم سکت هرچاره ام تمام شد که روا
و قشر ای خلهم سلطان چیزی قریب کر ای ایکسرت عوی اسلام ها ابا الفضل العباس بکشند و سکشد
پشت فرزند پیغمبر تو را و بشکنن پشت او شکشد پشت اسلام را فطعه ای قطعه بدلیل بدهی
السلط و آنقطعه ای
او کو با دسته ای پیغمبر خدا را افطع کردند شیخ خوارزمن میکوید که چون برآ در خود را با خالع دید فرزاد و
آخاه و قاعده ای و ای همیه قلب ایه بلند کرد و میفرمود شوار ایه بوص مهاف نو ای برادرین او ناشی
اسپ کلاره و بخیه و رد و ای بر در جمه کلاشت و افق کرد که از دیگری که بخش کرد و همکر که
ولکزان کلام دیگران هنوز هم کشیده ایه و ایه شبیه علی ایکه او ردن لغش مطهر او را
بدر جمه مشفاین بسیار محسنین و محبی همیشیت فون چیلیق پیغمبر ایه ایا بیهوده ایه راجعون
حـالـهـ اـلـخـرـ الرـجـمـ

سُلَيْمَانُ الْعِلَمُ الْجَبَرُ الَّذِي لَمْ يَهْرُبْ وَلَا يَنْزِفْ وَلَا كُوْلَّا نَظِيرٌ وَالصَّلُوةُ وَالسَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ
النَّبِيُّ تَبَرُّجُ الْمُهْسِنِ مُحَمَّدًا الْمُبَعُورِ فِي جَمِيعِ الصَّحْوَةِ الْطَّوَافِيرِ وَعَلَى خَلْفَاهُمْ وَأَصْبَابِهِ الْمُصَابِرِ فِي الْمَرْأَةِ
وَأَهْلِ الْوَحْدَةِ وَالْجَمِيلِ فِي جَمِيعِ الْأَرْضَتِ وَالْمَدَارِيِّرِ خُصُوصًا عَلَى شَبِيلِهِ الْمُطْلُوعِ بِالْأَحَامِ وَلَا نَصِيرِ
وَنَجْلِيلِهِ الْمُوجِلِ الْأَكْسِيرِ يَا يَهْرُبُ الْكَلَابُ فِي الْخَانِيِّرِ مَفْزَعٌ كُلُّ مُضِطَّرٍ حَقِيرٍ وَمَلْجَأً كُلُّ مَهْوَفٍ كُلُّ مَفْطُوحٍ
الْأَحْصَادُ مِنْ كُلِّ سَبَقٍ وَالْمُهَاجِرُ مَرْضُوفُ الْأَضْلَاعِ مِنْ الْإِجْمَاعِ وَالْأَنْوَافُ مَتَبَرِّأُ الْعَيْالِ

هذا يتحقق من تأثير الماء على الماء، فإذا أخذنا ماءً في إناءٍ ثم ألقينا به ماءً آخر، فنجد أن الماء الثاني ينبعجع عن الماء الأول، وهذا يتحقق من تأثير الماء على الماء.

لهم انت عز وجل لا ينفعنا احد الا انت نعمت علينا بمنحك الامان من دونك لا ينفعنا احد
لهم انت عز وجل لا ينفعنا احد الا انت نعمت علينا بمنحك الامان من دونك لا ينفعنا احد
لهم انت عز وجل لا ينفعنا احد الا انت نعمت علينا بمنحك الامان من دونك لا ينفعنا احد
لهم انت عز وجل لا ينفعنا احد الا انت نعمت علينا بمنحك الامان من دونك لا ينفعنا احد

خواص آنحضرت نکنای ایشان میشکفت جوارح واعضا ایشان ساکن میشد و فهاری ایشان
سطین و ساکن میشد بعضی از ایشان بعضی میگفت انتظرا و ایشانی با الموت میبینید او را که با کی
از مرکه ندارد آنحضرت ایشان کفت صیرت پیر اکرام صیرت کندی او لاد بزرگواران نیست میکند
پیکر شمار از شده هادی بسیج خان واسع و چشم داشت مهر ساند کدام بدان شما ناخوش خارج که از
آن میان بسیج قصر خان روید درک از برای دشمنان شاهزادت که ایشان از قصر بسیج کلان بهتر
و بدروم خبر داد مردم سوی خدا کردند از میان میون و مجست کافراست فرعی جبرا ایشان که اینها
رسوی خشم و آینه افت داد بسیج بسیج از من دروغ نکشید و بستاده نشدم بسیج دروغ و اینها
مرتبه بلندگاست که اندک دم با پنجه نزدیک مگردید بزرگوارش در قیمتیکه پیغمبر خدا و فاتح زبان را
سرمهزد امن ایشان میگفتند علیهم بود پس آنحضرت بکریه عدالت آنحضرت فرمود ای برادر چرا که همچکی
آنحضرت عرض کرد ایشان و عده شهادت بحق داده بودی میخواستم در برابر و پیکر ششم شوم و پنجم
کروفات تو زن بیک رسید فرمود ایشان این فذال بشارت باد ترا کان در عقب تقاضت پیر چون
خواهد بوصیرت عرض کرد ای سوال الله انها موضع موضع شکراست برآمد صیرت پیر میگرد و همچو
پنجم شده مگر پیر محبوب بیک در هنگام کشته شد و ادران و بزادران و فرزندان و فرزنه
غیری که کو دکان و زنان و شنیدن الله العطی العطش کو دکان آنحضرت بکریه میگرد ولکن که هم ایشان
از جمه خدم صیرت و حضای بر قضا ای خدا بود زیرا که بپر مصیبتی ای اکرد بليل ب عدم حضای ای ایشان
کفت که پیغمبر خدا و هنری مرتضیه نزدیکی بودند پیر آمد ایشان در این مصیبیت بپنار کردند و
چنین بفیران سلفه بکردند بوصایب خود در هنگام مصیبیتی بکردند چنانچه حکایت
کردند بقوری بوسف معراجتی کردند و ای ایشان در هنگام مصیبیتی بکردند چنانچه حکایت
از هر اسلام الله علیهم السلام مصیبیتی بزدگوارش پیر نمیتوانست و ای ایشان بکریه آنحضرت
بدانکه ای ایشان میگرد کو شد و که بپر مصایب اهلیت ای افضل اعیان ای ایشان فلقریه برایت
ایشان از عین ایشان ای ایشان میگرد ای ایشان میگرد و مطلوب است ای ایشان بزیر مطلوب است فرمود
از کشش خواهان اهلیت و قشش کی کو دکان ای ایشان است غیری و بیکنی زنان ای ایشان است فرمود ای ایشان

وَبِكُمْ مِنْهَا لَوْلَا فَعَلَىٰ شَيْءٍ تَحْتَفِظُونَ
وَجَاءَكُمْ مِنْ كُلِّ الْأَرْضِ مَاءٌ نَافِعٌ
وَمِنْ كُلِّ الْأَرْضِ مَاءٌ مُسَرِّعٌ
وَمِنْ كُلِّ الْأَرْضِ مَاءٌ مُنْعَنٌ
وَمِنْ كُلِّ الْأَرْضِ مَاءٌ مُنْعَنٌ
وَمِنْ كُلِّ الْأَرْضِ مَاءٌ مُنْعَنٌ

که شریعتیکه در بسب اعلام ان پیغمبر خلاصه سالم اخواکو کشکر و حوزن دلخورد و علی مرتفع شمیر زند
پخورد را در ممالک انداخت تا از این برای اکنون نهادهای از احکام کردند هبینه که بجهنم کشتن او منذس
و منظمه کردند و باید از آن منهدم میشود اثادهای این طرفه بکرده و ایات هم و معرفت هر نکونی
کردند و از این کفر و فناق برواج مهیا بدبیر پرسیده اختیار خضری بخورد و ایشان از دیده میگردند و اگر بجز
درستی از مریم صبر پیرون میگردند پس بینهای پیرون میگردند خلاصه خداوند جبل مکرر در کلام خود
ایشان اصل این باد کرم و حقیقت اینکه بیهوده خود میگذرد و اکنون خاصه بجز اینکه از اینها که داشته باشند
که ایشان بشری و دندانه اند و در فرزند مصیبی و محننه مست و در زندگی ایشان لوازم بشریست همچنان اینکه بگذشت
و گشتن از لوازم انسانی چنانچه در وقت که بستکی کرده است میشود و با اینکه این میتواند همچنان در وقوع مکان
با اخبار و مخازن میشود بلطف العین از اینهای اظهار امر مکرر و هوعای اینها اشکایت که از این خالق و مخوان از مریم خوبی
ورضای پرور است و خیری و سعادت را در زندان بردند اند که اهل زندان بندان اینکه بجهنم کم
شدن بوسف المقدار کردند که دیدهایش کوشیده بشد الشهادت کردند که این بجانب تھایی کشتن کان و از بیکاری پیش
از آن و از بکرازی شنکی کوکه کان را بپنجه چکونه میشود که از دیده ایشان بروزد بلکه نشوختند برابر با
علائمی اوت تعلیمی و سجده و این ایصفات فیض است از این لائق در زبانه بخدا قسم صیغی کرد که
مثل او صبر نکرد با اینهای مولاهمان اینجا از این میتوان این ایله ایچونه بجزیلی فایو شنید کسی بجهنم گذاشتند
کلامی اذ اونقل فشد و در مقابل سی هزار کس ایشانی کردند در مقابل کوههای آهن ایشان و مثل این
تهر را اویا این دزد و غارت را کرده و نهادهای بیشتر هزار شاهزاده بمنهجه نزد و بسوی او هنار و در زندگی شنید
که بجهنم خود سخنی که میگفت انتشاره با اهالی ایشان نکرد و کوچکی نمودند و در اینجا ایشان
عمل الله فرج رهست که قد مجتبیت میگردند ملاکه ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان
نکند با اینکه با هم بخلاف اینکه از جمیعت پسر آمدند ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان
و نهادهای ایشان
جحاد کنند هر سو شما ایشان
اکنکه شویم در زاده تو شهیدی ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان
شده ایشان
و منظمه ایشان
هزمو و من مخالفت جلد خود نمیکنم و من جذع دارد خواب دیدم که مرد پیش چنین ایشان ایشان ایشان

لهم اهدنا لكتابك ونور حجتك
وبيك ملائكة السماء والارض
وبيك ملائكة السموات السبع
وبيك ملائكة السموات السبع
وبيك ملائكة السموات السبع
وبيك ملائكة السموات السبع

وَمِنْ نَارٍ يَلْهَبُ
أَمْ كَلْفَةٌ مِّنْ حَلَبٍ يَلْهَبُ

بسن جنگر دیگران شد و میکرد که درباری افغان نادید و در خار و خوزستان اندیل و فارسه
الشیرازی را بخوبی پنهان کرد و اینها را با این احترام تسبیح کرد و تصریح نمایند که اینها را بخوبی پنهان کرد و اینها را با این احترام تسبیح کرد و تصریح نمایند که
کاهی شد و معلوم نداشت و در میکرد و میکفت الیمن میباشد او را از اینکی با این این را که اینها را با این احترام تسبیح کرد و تصریح نمایند
عند این امر اشنا نا آخشن باشد که اینها را با این احترام تسبیح کرد و تصریح نمایند که اینها را با این احترام تسبیح کرد و تصریح نمایند
از اینست شد و هر یار از اینها او شیخ شفیع اگر قاتل اینها را با این احترام تسبیح کرد و تصریح نمایند
او بکفر اکمال میخواهد اینها را با این احترام تسبیح کرد و تصریح نمایند که اینها را با این احترام تسبیح کرد و تصریح نمایند
و اذاع علیهم الصتبی و علیهم العین کا ان ولدان فارسیم بر این مظلوم مکرداری سبیر علیهم صبر کرد و در محل
مشاق عطیه شد و اخذ اینها بحضور هر چنان اعتراف شد و بعد از کرد که بوصوف است بینا بد ن
از هزار ششادی افضل اعمال را کرد و هر یار از اینها را با این احترام تسبیح کرد و تصریح نمایند که اینها را با این احترام تسبیح کرد و تصریح نمایند
ملکه کرد را که اینها را با این احترام تسبیح کرد و کرد اینها ملکه کوئی میباشد از اینها همانم اینها را با این احترام تسبیح کرد و تصریح نمایند
اطلاق از اینها اش قرار داد و در اعلما از سند چو و دیگر اینها همانها که بکردند اش که اینها همانها
بر این دادند که کورد کر و عاصمها از هزار عذاب بوسیع جبار سانیدند و او سهل و غیرت را خشی قرار داد
که هر کو ذکر و ذکر و بیشی از بزرگ کر به توجه بر او بانهار شد و با اعانت زوار و شیخها او امن زده
شوند و از مسحه ز عبد الملاک وابشده که حضرت صاحب طلبش با او فرموده بمع تو اهل عزادار
ای باز باز تقدیر سبیر ششم همروی گفت هم من مردمی از مشاهیر عصی میباشم تند ما که نگفتند
که قائم خلیفه جو زند شعیب اسپهانی انصبند و غیر اینسان بیشترم احوال مارابوی بکوئند
از اینسان ضرکرها همکن بر سرگ حضرت فرموده اینها نذکر فاضیعیه ای ای اینکی اینها با حضرت
کردند که تمبلی باد میکنم فرموده ای جمع غمکنی در وقتی اد کردن این حضرت کنیه جو اینها قسم شامیکم
و جمیع میکنم و میکردهم ای اینکم اهل بیت من از مصیبدن لی من مشاهد میکند خود را از ضعام بگذران
میدارم ما از مصیبدن بگذر من ظاهر میشود حضرت فرموده حم کله دم خذلی با مسح خدا رجیل کند
این بیت میدن فرموده ای من که بتوان ای اشخاص که از اهل مصیبدن فرموده براشیم ای اینکه میشند
که شادند در شای ما و اند و ناکند طالد و مذاق خاکشند بجهت خوف و ایستاد مرد و قل اینکی ما
بلانگه زوده باشد که بینی بدر ز امار احاضر شوند را بالین فرموده مصیبدن کند بدل مواد برجا بگه
بعض وفع تو و بشارتها بتو هند کرد بعد این فرموده شود پس ملکه سویجه سفارش ای جمله همراه
ز خواهد بدو که زوانه اداره هم را بفرزندش لیس اینحضرت بکرده میگزیر که بته پس جعل الهی کرد
و گفت فرموده ای اینکه بکسر و بفتح و بفتح

الله عز وجل اذن بغيره
فيه لا الة وليهم حمد وحده
واملاكم دارواه الى ابد زمان
لما كان لهم الامر قال لهم الله انتم
اعلى عنك نقول لك يا مخلوق
عمرك يسير اذ تدركه فتحل اسنان
تدركه فتحل اسنان قفال الابواب
ففتح لهم باباً من ربكم

三

وَلِكُلِّ مُجْرِمٍ حُكْمٌ وَلَا يُؤْتَى
نَفْسًا إِلَّا مَعَ الْأَوْدُونِ
لَمَّا دَعَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَمْرًا
لَمْ يَعْلَمُوا مَمْلُوكًا لَّهُمْ
أَنَّهُمْ كُلُّهُمْ فَاسِدُونَ
لَمَّا سَمِعُوا مِنْهُمْ أَنَّهُمْ
كُلُّهُمْ فَاسِدُونَ قَالُوا إِنَّا
نَحْنُ أَعْلَمُ بِأَنَّهُمْ فَاسِدُونَ
لَمَّا دَعَاهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَمْرًا
لَمْ يَعْلَمُوا مَمْلُوكًا لَّهُمْ
أَنَّهُمْ كُلُّهُمْ فَاسِدُونَ
لَمَّا سَمِعُوا مِنْهُمْ أَنَّهُمْ
كُلُّهُمْ فَاسِدُونَ قَالُوا إِنَّا
نَحْنُ أَعْلَمُ بِأَنَّهُمْ فَاسِدُونَ

لَرْ حَسْنَهُ
فِي مَوْلَانَهُ وَمَوْلَانَهُ
لَرْ حَسْنَهُ
لَرْ حَسْنَهُ
لَرْ حَسْنَهُ

است بیت من که باشم که فم لاف هوا داری تو حیف بود چه تو معموق و عاشق پیشنه ام اماعر بعن
کو مثل سپاه شهداء علیہ السلام در میان بلا باداری نکرد واحدی مانند او جازا خدا نکرد و کیم مثل
او در بوئر بلا بینه تاریخ بران و او صبا پیغمبر اما کوچه میلا ببلامای دینا مشهد مثلف زدن و کشن
و خوار کرد و ناس ز آنکه و کو سنگ خوردن و پیمانه کشیدن و مثنا ان لکن مثل این بزرگ کو اکنون
که از ایندای عمر را متمهای عمر در بالا بود نیز که در ایندای عمر شرکت کرد و زند چد و پدر هم فن خبر کشیدن او را
با او میکشند و دل بیارکش بد مردمها مامل و در هفت سال کی جلد از کوار غیر از دنیا رفت و پیر و مادرش
منظوم شدند پدرش را بعید کشیدند و مادرش را پهلو شکستند و بزادرش فاش شد که کردند و حقی
ایشان را غصب کردند و بعد از چند ساعت رفتن جدید در دینه میما در گرفتار شدند و در زمان پدر ایشان
منظومی پیدرو را داشت تا آنکه پدر را غیر قهقهون مشاهده کرد و بعد مظلومی برادر را میبد و هبته
بنظر معمور علمون میباشد بود تا بازدار را از هر چیز دید آنرا چون نوبت بخودش شد زبان از
کفتش را بچشم پوشید که لای است بکار را برآورد که کفر شد که از وطن خود فرار کرد و پس از مهر م خدا برداش
اور افزایش دادند مادر صراحت دورش را لکر شد و اخراج ام برای بنشن و میگشند سر ش را بتوانند میشان
و هنر و عرض زان کردند و سر ش را بر زبر و زدن و در میان کوچه و بازار کردند تا کاهه بود و خسته
و کاهی بر در خانه بضم بیکر و خلا کاهه در تور خاکش بیکذا شد و کاهی در مجلس شطیجه و فشاری
وردند و کاهه بیعته در دشای رکاران همچند و کاهه جو به ریب و دنلان او میزدند و کاهه
چوب بر سود اخ دماغ او بیکردند عذر خیز نماید کو نا، کن سخن که دل سنگ ایشان
طاوی خراب شد خاموش میگشیم که فلک بسکه خون کویت در دینه اشک منیخان خون نایشند
خاموش مختشم که نذکر غم حین جیر پاراز روی هم چیز است نایخ سفله بود خطاطی چینی نکرد
ماهی افریق جفاش چینی نکرد اکنون هر زاده همیشی این خیز را بر مصیبت دیگران بدلن کوش
بدی بدل نکه مظلوم رهن پیغمبران چیز بن ذکر نبود و سبب قتل او را که فیضان نابود که چیز هم در عطیله
بود بعد اذکر نام معرف شد بوسالم و پیغمبر و مردم بحق پیغمبرانند و پیش از کافر طالع
در ایشان بود واهلان بلاد بربست پرسنیه مشغول بودند مکررات مردیان روز که مسلمان بودند
و امیان خود را پیشان داشتند و آن پادشاه از این بود که هر کاره که خوب بیرون میروند از زنگی ای ربو
و حکم بر انجام میکرد و از زن زنی بود زانه و جم که از پیغمبران را کشید بود و در بخشش زن و ایشان
که سه صد پیغمبر را شهید کرد بود پیغمبر سال دار بود و هفتاد نیزه اور ده بود و در همان رهفتار پادشاه

معنوياتي واعتقادي، وافتخاره بالإنجازات التي حققها في العمل الشعبي والثقافي، ومن مظاهر ذلك تأثيراته على الأجيال الجديدة.